

اختر چرخ ادب، پروین

نویسنده: رضائیان، زهرا

اخلاق از دیرباز نقشی مهم و اساسی در زندگی آدمیان داشته و از گذشته های بسیار دور مورد توجه بوده است. اگرچه بسیاری از جوامع به اخلاق اهمیت می دهند، اما اخلاق در میان ایرانیان، مفهوم و رنگ بوی ویژه ای دارد که آن ها را از سایر جهانیان جدا می کند.

بعد اخلاقی یکی از مسائل مهم است که جای خود را در تمامی بخش های مختلف ادبیات ایرانیان - به خصوص پس از اسلام - باز کرده است. رگه هایی از معانی اخلاقی را در ادبیات دینی، داستانی، تاریخی، فلسفی، حماسی و... می توان دید که خود، بیانگر توجه ایرانیان مسلمان به این مسئله مهم است.

اخلاقیات غیر از تأثیرات کلی که بر ادبیات ایران داشته اند، به صورت جزئی نیز وارد شده و شاعران در جزئیات شعری نیز این مهم را رعایت کرده اند. پروین اعتصامی، یکی از شاعران بلندآوازه ای است که این مهم را در شعر خویش به خوبی بیان کرده است.

ستاره پروین در آسمان ادب ایران

پروین اعتصامی در گستره آسمان ادب ایران، ستاره ای بود که به جرأت می توان گفت در زمره نازک خیال ترین گویندگان قوم شاعرپرور فارسی زبان است. او در ساحت مبارزه با کج اندیشی های اجتماعات، یلی بی بدیل و یکه تازی پویا و نالیستا بود که در مسیر پر فراز و نشیب ادبیات ایران، با لحنی حماسی از مسائل اجتماعی به ویژه ظلم حکام و صاحبان خدم و حشم و روابط نامتعادل طبقاتی و آشکارسازی نقاط ضعف این روابط و نابرابری های زمان خویش سخن رانده است.

پروین از کودکی در محیط علم و ادب پرورش یافته و طبع رفعت جوی او به نازک خیالی انس گرفته و دیدگان جستجوگرش شاهد مباحثاتی علمی و ادبی ادیبان و پژوهشگران و سخنان پندآموز نخبگان ادب و فرهنگ زمان خویش، انسان های برخاسته از سنت و متأثر از نواستگی (مدرنیزم) زمان در خانه و مأمن خویش بوده است.

او عشق به حقیقت، شجاعت، آشکارگویی و پرداختن به زندگی و نیازمندی های بیچارگان و درماندگان و غمگساری از طبقات محروم را در مکتب پدر ادیب خویش آغاز کرد و با آنکه در خانواده ای مرفه و به دور از هیاهوی احتیاجات مادی زیسته بود، چشم و گوشش به دقت دیده و شنیده و این دریافت ها را با سرودن اشعاری نغز و دلنشین اما صریح و شجاعانه، فریادوار و برق آسا به گوش و چشم آنان که رفاه، بی تفاوت و کور و کرشان کرده بود، رسانید.

ایستایی پروین در برابر کج روی ها، حق کشی ها، زورگویی ها، انحرافات و شناخت او از جامعه خویش و افشاگری هایش بی شک مانایی او را در امتداد گذران عمر بشری در پی خواهد داشت و جهانیان را در تمام زمان ها وامدار خود خواهد ساخت. او روشنی و تاریکی، صفا و کدورت، پاکی و ناپاکی، دانش و جهل، حقیقت و مجاز و بسیاری دیگر از اضداد را کنار یا مقابل هم قرار می دهد و انسان ایستاده بر سر دو راهی را به راه راست رهنمون می شود. پند و اندرزهای پروین، این بانوی جوان اما اندیشمند و واقع گرا، خدایی است. او توحیدی ترین اشعار را با زبان بسیاری از مخلوقات خداوند یکتا از جمله انسان ها، گیاهان، اشیاء و با روش ها و قالب های مختلف شعری، ضرب المثل ها، حکایات و مناظرات قابل درک برای همگان می سراید و در عین حال می کوشد که اخلاق عامه را صیانت بخشیده و از هجو و بر شمردن عیوب دیگران که معمولاً بازتاب رنجش های درونی شاعران است، خودداری کند[1].

از دست ندادن فرصت ها

فرصت ها زودگذرند و برخی از آن ها همیشه تکرار نمی شوند. باید توجه داشته باشیم که بسیاری از پیروزی ها، به آن دلیل نصیب مان شده است که از فرصت ها غفلت نکرده و آن ها را به سادگی تباه ننموده ایم. پروین اعتصامی از غنیمت شمردن فرصت ها این گونه یاد کرده است:

گهر وقت بدین خیرگی از دست مده آخر این در گران مایه بهایی دارد

فرخ آن شاخک نو رسته که در باغ وجود وقت رستن هوس نشو و نمایی دارد

صرف باطل نکند عمر گرامی، پروین آن که چون پیر خرد راهنمایی دارد

حافظ شیرین سخن نیز از آن، این چنین سخن گفته است:

وقت خوش که دست دهد مغنم شمار کس را وقوف نیست که انجام کار چیست

پیوند عمر بسته به مویی است هوش دار غم خوار خویش باش، غم روزگار چیست

اقدام عاقلانه آن است که هرگز کار امروز را به فردا نیفکنیم؛ زیرا فردا برای همگان ناپیداست و به قول زنده یاد سهراب سپهری <زندگی، آب تنی کردن در حوضچه اکنون است>. بی تصمیمی، سبب تأخیر می شود و سستی، روزها و فرصت ها را از کف آدمی می برد. به قول پروین اعتصامی

بلبل آهسته به گل گفت شبی	که مرا از تو تمنای هست
من به پیوند تو یک رأی شدم	گر تو را نیز چنین رأیی هست
گفت فردا به گلستان بازآی	تا ببینی چه تماشایی هست
پا به هر جا که نهی برگ گلی است	همه جا شاهد رعنائی هست
باغبانان همگی بیدارند	چمن و جوی مصفایی هست
گفت رازی که نهان است ببین	اگر ت دیده بینایی هست
هم از امروز سخن باید گفت	که خبر داشت که فردایی هست؟

هر چند باید همه فرصت ها را غنیمت شمرد و از همه لحظه ها به خوبی استفاده کرد، اما شکوه و طراوت و سرسبزی جوانی، وصف ناشدنی است. بهار جوانی که فرا می رسد، تکراری ندارد و هنگام کوچ، دیگر بازگشتی نخواهد داشت. پس باید عاقلانه و اندیشمندانه از لحظه لحظه این بهار بی مانند سود برد که معرفت، عبادت، تفکر، مجاهدت، پرهیزکاری و پارسایی در جوانی، شخصیت آدمی را اعتلا و کمال می بخشد. نظامی با اشاره به همین مطلب می سراید:

آید اسباب هر مراد به دست	تا جوانی و تن درستی هست
ره کنون رو که پای آن داری	تو که سرسبزی جهان داری

پروین نیز با اشاره به اینکه پیران، بیش از همه قدر جوانی را می دانند و دل نشین تر از دیگران می توانند ما را به شناخت و قدرشناسی از روزگار جوانی فرا بخوانند، می سراید:

چنین گفت روزی به پیری، جوانی	که چون است با پیری ات، زندگانی؟
بگفت اندر این نامه حرفی است مبهم	که معنیش جز وقت پیری ندانی
تو به کز توانایی خویش گویی	چه می پرسی از دوره ناتوانی
جوانی نکودار کاین مرغ زیبا	نماند در این خانه استخوانی
متاعی که من رایگان دادم از کف	تو گر می توانی، مده رایگانی
هر آن سرگرانی که من کردم اول	جهان کرد از آن بیشتر، سرگرانی
چو سرمایه ام سوخت، از کار ماندم	که بازی است، بی مایه، بازارگانی

از آن برد گنج مرا دزد گیتی که در خواب بودم گه پاسبانی

گوهر صبر

صبر، رمز پیروزی در کارها و یاری کننده ترین چیزها بر نامرادی های روزگار است که بهترین لشکر یک انسان مؤمن به شمار می آید. پروین، شاعر پند و موعظه، درباره کیمیاگری صبر و گران بهایی آن، داستانی نمادین با عنوان <گوهر و سنگ> می سراید که در آن، رمز و راز گوهر شدن سنگ را صبر و استواری وی در برابر مشکلات و سختی های روزگار بیان کرده است.

کزان معنی مرا گرم است بازار که دیدم گرمی خورشید، بسیار

از آن رو چهره ام را سرخ شد رنگ که بس خونابه خوردم در دل سنگ

از آن ره بخت با من کرد یاری که در سختی نمودم استواری

به اختر زنگی شب راز می گفت سپهر آن راز با من باز می گفت

ثریا کرد با من تیغ بازی عطارد تا سحر افسانه سازی

زحل با آن همه خونخواری و خشم مرا می دید و خون می ریخت از چشم

فلک بر نیت من خنده می کرد مرا زین آرزو شرمنده می کرد

سهیلیم رنج ها می داد پنهان به فکرم رشک ها می برد کیهان

نشستی ژاله ای هر گه به کهسار به دوش من گران تر می شدی بار

چنانم می فشردی خار و سنگ که خونم موج می زد در دل تنگ

نه پیدا بود روز اینجا نه روزن نه راه و رخنه ای بر کوه و برزن

بدان درماندگی بودم گرفتار که باشد نقطه اندر حصن پرگار

گوهر از کشاکش دهر و دشواری راه می گوید و از سیل و برف و دگرگونی ماه و سال سخن به میان می آورد و این گونه بیان می کند که هیچ یک از این سختی ها نتوانست او را از دایره صبر و بردباری بیرون کند.

نه تاب و ارزش من، رایگانی است سزای رنج قرنی زندگانی است

نه هر پاکیزه رویی پاک زاد است که نسل پاک ز اصل پاک زاد است

نه هر کوهی به دامن داشت معدن نه هر کان نیز دارد لعل روشن
یکی غواص را درجی گران بود پر از مشتی شبه دیدش چو بگشود
بگو این نکته با گوهر فروشان که خون خورد و گهر شد سنگ درکان

تکیه بر تلاش و عمل

انسان های تن پرور بی هیچ کوشش و تلاشی، خواهان روزی آماده هستند و همواره چشم شان به دنبال دست رنج دیگران است تا بی زحمت، از آن بهره ای ببرند. پروین این گونه انسان ها را کمتر از موری می داند و در حکایتی از زبان حضرت سلیمان ۷ و مور این گونه سخن به میان می آورد که حضرت سلیمان ۷ به موری که ران ملخی را به خانه می برد، می گوید:

مرا در بارگاه عدل خوان هاست	به هر خوان سعادت، میهمان هاست
بیا زین ره به قصر پادشاهی	بخور در سفره ما هرچه خواهی
به خار جهل پای خویش مخراش	به راه نیکبختان آشنا باش
ز ما هم عشرت آموز و هم آرام	چو ما هم صبح خوشدل باش و همه شام
چرا باید چنین خونابه خوردن	تمام عمر خود را بار بردن
ره است اینجا و مردم رهگذارند	مبادا بر سرت پایی گذارند
مکش بیهوده این بار گران را	میازار از برای جسم جان را

اما مور که نمادی از اراده و سخت کوشی و ارتزاق از دست رنج خویش است، چنین پاسخ می دهد:

بگفت از سور، کمتر گوی با مور که موران را قناعت خوش تر از سور
چو اندر لانه خود پادشاه اند نوال پادشاهان را نخواهند
برو جایی که جای چاره سازی است که ما را از سلیمان بی نیازی است
نیفتد با کسی ما را سر و کار که خود هم توشه داریم و هم انبار
به جای گرم خود هستیم ایمن ز سرمای دی و تاراج بهمن
چو ما خود خادم خویشیم و مخدوم به حکم کس نمی گردیم محکوم

مرا امید راحت هاست زین رنج من این پای ملخ ندهم به صد گنج

پروین در انتها این گونه نتیجه گیری می کند که:

هر آن موری که زیر پای، روزی است سلیمانی است کاندرا شکل موری است

عبرت آموزی از مرگ

اندیشیدن به مرگ و عبرت آموزی از فرجام خویش، بر بصیرت و بینایی آدم می افزاید و مانع از زیاده روی او در دنیا طلبی می شود؛ دل او را از رنگ ها و زنگارها صیقل می دهد و در خو کردن به نیکی ها تأثیر به سزایی دارد. پروین اعتصامی در سروده ای توجه و اندیشیدن به مرگ و عبرت آموزی از عاقبت خویش را این گونه بیان کرده است:

این که خاک سیهش بالین است	اختر چرخ ادب پروین است
گرچه جز تلخی از ایام ندید	هر چه خواهی سخنش شیرین است
صاحب آن همه گفتار امروز	سائل فاتحه و یاسین است
دوستان به که ز وی یاد کنند	دل بی دوست دلی غمگین است
خاک در دیده بسی جان فرساست	سنگ بر سینه بسی سنگین است

پروین در این سروده خویش که بنا بر وصیتش، بر سنگ مزارش نیز حک کرده اند، خواننده را به عبرت آموزی از مرگ و آخرت خویش دعوت می کند و به او یادآوری می نماید که هرچه که هستی، آخرین منزلت اینجا و آنچه می بری، نه مال و مکنّت تو، که اعمال و کردارت است:

ببند این بستر و عبرت گیرد	هر که را چشم حقیقت بین است
هر که باشی و ز هر جا بررسی	آخرین منزل هستی، این است
آدمی هرچه توانگر باشد	چون بدین نقطه رسد، مسکین است
اندر آنجا که قضا حمله کند	چاره تسلیم و ادب تمکین است
زادن و کشتن و پنهان کردن	دهر را رسم و ره دیرین است
خرم آن کس که در این محنت گاه	خاطری را سبب تسکین است

هنر پروین اعتصامی، در پندگویی به طبقات مختلف مردم است، آن گونه که ذائقه آن ها می طلبد و هدایت آن ها به جانب فضایل انسانی و این یعنی پروین، هنرمندی است آگاه، چیره دست و شجاع که حرف اول را در شعر او مسائل اخلاقی می زند.

[1] دانشگر، احمد، پروین اعتصامی؛ شاعره ای از تبار روشنی ها، ص ۴.